

جایگاه و نقش ایمان در تربیت فطری و موانع آن با نظر به آیات و روایات*

محمدحسین الهی زاده^۱

مرضیه رستمیان^۲

چکیده

پرداختن به تربیت فطری و مؤلفه‌های آن، به جهت جایگاه ارزشمند آن در تمام ادیان ابراهیمی، ضروری به نظر می‌رسد؛ از همین رو در مقاله‌ی حاضر، بعد از معرفی فطرت و بیان تمایز آن با مفاهیم مشابهی چون طبیعت، غریزه و نفس؛ به تبیین نقش مهم توحید و ایمان، در باروری فطرت پرداخته شده و در راستای کاربردی نمودن مبانی نظری بیان شده، مؤلفه‌های مهم تربیت دینی - فطری، بر مبنای روایات ائمه علیهم‌السلام، بیان شده است. مؤلفه‌های دین‌داری، همان مطالباتی است که فطرت و سرشت خاص انسانی، از آدمی دارد. مهم‌ترین موانع شکوفایی فطرت نیز غفلت و دنیاگرایی است که نه تنها آفت زندگی دین‌مداران ادیان الهی محسوب می‌شود بلکه تمام جوامع بشری را نیز تهدید می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: فطرت، تربیت، ادیان، ایمان، مؤلفه‌ها و موانع تربیت.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱۵

۱. استاد سطح عالی (خارج) حوزه علمیه قم و خراسان،

elahizadeh@chanel.ir

۲. دکترای تخصصی علوم قرآن و حدیث و مدرّس دانشگاه امام رضا علیه‌السلام مشهد مقدّس، (نویسنده مسئول)

feroma.1382@yahoo.com

در جولانگاه مکاتب مادی که اصل تربیت را مبتنی بر جسم و نفسانیت نموده و از توجه به سرشت پاک الهی که در تمام انسان‌ها به کمال و قوام قرار دارد ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین/ ۴) صرف نظر نموده‌اند، پرداختن به تربیت فطری، به جهت جایگاه ارزشمند و برتر آن در تمام ادیان ابراهیمی، مهم و ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا تنها راه مقابله با توطئه‌های مستمر استکبار جهانی در سوق دادن تربیت به سمت مکاتب مادی و تقویت نفسانیات، تقویت فطرت است؛ زیرا فطرت، نفسانیات را مدیریت نموده و انسان را به سمت خدایی شدن راهنمایی می‌کند، درحالی که تربیت مادی و نفسانی، محصولی جز زمینی شدن و دنیاگرایی ندارد.

خداوند متعال در قرآن کریم، بعد از بیان تعالیم الهی ادیان آسمانی، در مقام ارزیابی و بیان مناسبات میان آن‌ها، بر این نکته تأکید دارد که تعالیم آسمانی، در سه امر مهم و اساسی، مشترکند: خدا، سرشت بشری و حیات اجتماعی. (سجادی، ۱۳۸۱: ۵۸) خواست خداوند، عبودیت و تسلیم است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ (آل عمران/ ۱۹-۲۰) و سرشت و فطرت انسان، در پی تعالی و کمال است و افراد جامعه، در حیات اجتماعی، گم‌شده‌ای به نام عدالت دارند: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ (حدید/ ۲۵) «به یقین فرستادگانمان را با دلیل‌های روشن (معجزه‌آسا) فرستادیم، و همراه آنان کتاب (الهی) و ترازو را فرو فرستادیم، تا مردم به دادگری برخیزند.» این سرشت بشری که در تعالیم اسلام و قرآن، از آن به «فطرت» نام برده‌اند، درحقیقت، فریادی از درون است که او را به رستگاری و متعالی شدن، فرا می‌خواند، و ادیان آسمانی، بستری مناسب برای شکوفایی این سرشت الهی هستند. قرآن کریم، در بیان همخوانی صددرصد آموزه‌های دینی با نیازهای سرشتی تمامی انسان‌ها می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم/ ۳۰)

پس همان‌گونه که دعوت به تسلیم و بندگی در برابر خداوند، دعوت مشترک بین ادیان است، همخوانی تعالیم آسمانی، با فطرت انسان‌ها نیز در همه‌ی ادیان، مطرح می‌باشد؛ سایر پیامبران نیز مانند پیامبر اسلام ﷺ از هماهنگی سرشت انسان با محتوای وحی سخن گفته‌اند؛ از جمله در تورات، فطری بودن دین، این‌گونه توضیح داده شده است:

«این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست، نه در آسمان است... و نه آن طرف دریا... بلکه این کلام بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری، بین امروز حیات و نیکویی و مودت و بدی را پیش روی تو گذاشته‌ام؛ چون که من امروز تو را امر می‌کنم که بپوه، خدای خود را دوست بداری و در طریق او رفتار نمایی و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری، تا زنده مانده و افزوده شوی.» (کتاب مقدس، باب ۳: ۱۷-۹ به نقل از باربور، ۱۳۷۴)

همچنین با بررسی رساله‌های پولس، می‌توان دریافت که او دست کم از چهار نوع شریعت سخن می‌گوید که اولین آنها شریعت طبیعی است که در رساله‌ی خود به رومیان، به آن اشاره می‌کند و مربوط به امت‌هایی است که دارای شریعت مکتوب نیستند و خداوند برای آنها هیچ پیامبری را نفرستاده است و به کتاب مقدس، دسترسی ندارند، اما اعمال شریعت را بر اساس وجدان و فطرت خدادادی انجام می‌دهند. آن‌ها از شریعتی که خداوند در «فطرتشان» نهاده است، تبعیت می‌کنند. (خاصه‌خوان، ۱۳۹۳: ۴۷) در انجیل آمده است:

«هرگاه امت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آورند، اینان هر چند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند؛ چون که از ایشان ظاهر می‌شود که محمل شریعت، بر دل آن‌ها مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر مذمت می‌کنند یا عذر می‌آورند.» (کتاب مقدس، رساله پولس به رومیان، باب ۱۵: ۲)

لرد ادوارت هربرت، فیلسوف انگلیسی (۱۶۴۸-۱۵۸۳) نیز با اشاره به سرشت دین‌خواهی انسان‌ها می‌گوید: «یک مذهب عمومی و طبیعی وجود دارد که مختص به همه نوع انسان‌هاست و آن، بیان‌کننده‌ی روابط انسان با خدا و هموعان خود اوست، همه‌ی ادیان مبتنی بر وحی نیز از همین مذهب طبیعی برمی‌آیند.» (آوی، ۱۳۹۳: ۱۹۷)

بر اساس همین هماهنگی سرشت و فطرت بشری در همه‌ی انسان‌ها و ادیان الهی و گواهی تمام کتاب‌های آسمانی بر الهی‌بودن آن، به قطعیت می‌توان گفت که مطمئن‌ترین راه تربیت، حرکت روی ریل فطرت و تربیت فطری است.

تربیت فطری تا حدی می‌تواند مؤثر و کارا باشد که در اواخر قرن ششم میلادی، زمانی که غرب به دوره‌ی تاریک قرون وسطی پای می‌گذاشت، در بخش دیگر جهان، اسلام سایه گستراند. ظهور اسلام در جامعه‌ی اعراب، در دورانی بود که عصر جاهلیت اولی، نام

گرفته و مهم‌ترین مسائل انسانی، مورد غفلت بود. (واعظزاده، ۱۳۷۳: ۵۹) اما آخرین پیامبر الهی بر پایه‌ی همین فطرت الهی و به وسیله‌ی دین اسلام و وحی، توانست انسان‌های بزرگواری چون امیر مومنان علیه السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، بلال و ... را تربیت نماید.

البته اندیشه‌ی تربیتی امام خمینی ره و بسیاری از اندیشمندان دینی معاصر نیز بر پایه‌ی فطرت است؛ چنان‌که باور امام راحل این بود که خداوند با این هدف، انبیاء را برای تربیت بشر فرستاد تا فطرت را یاری و آن را شکوفا سازند و توانمندی‌های فطری را به فعلیت برسانند. (موسوی خمینی، ۱۳۹۱: ۷۹)

تربیت دینی، سرشاخه‌ها و ابعاد مختلفی دارد که تربیت فطری، از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آید و به جرأت می‌توان گفت که با تحقق تربیت فطری، دستیابی به ابعاد دیگر تربیت دینی نیز سهل است؛ زیرا فطرت، هماهنگ با خلقت انسان و دین بوده و بستری مناسب، برای پذیرش دین و رفتارهای انسانی را در وجود بشر، ایجاد می‌کند.

۱. مفهوم‌شناسی «فطرت»

۱-۱. معنای لغوی

«فطرت» مصدر نوعی از ماده‌ی «فطر» به معنای شکافتن و آغاز (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۵ / ۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷ / ۴۱۷) است. البته لغت‌شناسان و مفسران، در معنای «فطر»، نوآوری و آفرینش بدون سابقه و اختراع را نیز بیان کرده‌اند. (همان؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۳ / ۴۳۸؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۴۰؛ عسگری، بی‌تا: ۱۲۷)

شهید مطهری نیز در کتاب «فطرت»، بعد از لغت‌شناسی دقیقی که از واژه ارائه می‌دهند، بر همان خلقت ابتدایی و بدون داشتن سابقه، تأکید می‌کنند. (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۲: ۱۲ و ۱۳)

ابن اثیر در توضیح ماده‌ی فطر، در حدیث «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۳) نگاه‌شده است:

فطر به معنای ابداع و اختراع است و فطرة، حالت آن ابداع و اختراع را بیان می‌کند ... و معنای حدیث، این است که هر فردی بر نوع خاصی از ویژگی‌های جبلی و طبیعی متولد می‌شود به طوری که آمادگی پذیرش دین الهی را دارد و اگر او را با همان صفات واگزارند، پیوسته بر آن

صفات استمرار دارد ... و همانا علت عدول انسان‌ها از آن، آفتی از آفات زندگی بشری یا تقلیدی است که از غیر بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۴۵۷)

البته باید توجه داشت که معنای ابداع و ایجاد، معنای دقیقی برای ماده‌ی «فطر» نیست و در معنای آن، علاوه بر ابداعی و اختراعی بودن، به وجود آوردن از عالم نیستی نیز نهفته است و به تعبیر علامه طباطبایی، در معنای «فطرت»، توجه به طرد، نیستی و ایجاد شیء از اساس، مورد نظر است؛ و فاطر به این معناست که از اشیاء موجود و مواد مختلف، يك صورت جدید نمی‌آفریند، بلکه همه‌ی اجزای شیء، جدید است، ولی در کلمه‌ی ابداع، توجه به جنبه‌ی بی‌سابقگی شیء است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷/۶؛ ر.ک: همان: ۲۷۲؛ ۳۱/۷، ۱۱/۲۴۹ و ۱۲/۲۶)

بعد از واکاوی معنی لغوی «فطرت»، در ادامه برآنیم با محور قراردادن آیات، به معناشناسی آن در فرهنگ قرآن دست یازیم.

۱-۲. معنای قرآنی

الف. فطرت در معنای لغوی و عام

در برخی از آیات، با تکیه بر معنای لغوی ماده‌ی «فطر»، به فاطر بودن خداوند اشاره شده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ...﴾ و همان‌طور که در بحث لغوی اشاره شد، «فاطر» در این آیه مبارکه، به معنای بدیع و مُبدع نزدیک است؛ (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸/۶۲۵) با این تفاوت که در کلمه‌ی ابداع، عنایت بر نبودن الگوی قبلی است ولی در کلمه‌ی «فاطر» عنایت بر طرد عدم و بر ایجاد چیزی از اصل است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶/۱۷)

ب. فطرت در معنای خاص

این بخش از معنای فطرت، فقط انسان را در برمی‌گیرد و به تحوُّلی شگرف از درون انسان اشاره می‌کند که آیات تبیین‌کننده آن در قالب لفظ و محتوا، عبارتست از:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم/۳۰): «پس روی [وجود] خود را به دین حق‌گرایانه راست دار، [و پیروی کن از] سرشت الهی که [خدا] مردم را بر [اساس] آن

آفریده، که هیچ تغییری در آفرینش الهی نیست؛ این دین استوار است، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

«فَطَرْت» در این آیه، به مصدری که از معنی «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً» به دست می‌آید، منصوب است. (طبری، ۱۴۱۲: ۲۶/۲۱) بنابراین شاید بتوان گفت که در این آیه مبارکه، منظور از «وجه»، همان فطرت انسان است؛ زیرا انسان با «وجه» شناخته می‌شود و صورت، هویت و مشخصه انسانی انسان نیز، فطرت اوست که او را از مخلوقات دیگر، متمایز می‌کند. (الهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۷)

سپس در ادامه‌ی آیه، «وجه» (فطرت) را توصیف می‌کند و آن را «فطرت الله» می‌نامد و این توصیف، نهایت شرف و کرامت است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد و الهی بودن و ربّانی بودن آن را یادآور می‌شود و در ادامه آیه آمده است: «فَطَرَتِ النَّاسَ عَلَيْهَا» و این فطرت نوعی است که خداوند همه‌ی انسان‌ها را بر پایه‌ی آن آفرید و سپس در عبارت «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» ویژگی عدم تغییرپذیری فطرت تا روز قیامت را بیان می‌کند؛ یعنی هر انسانی که خلق می‌شود، بر همین پایه خواهد بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷۹/۱۶) در عبارت «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» اشاره می‌کند که همین دین پایدار، وحی و قرآن است؛ از این رو فطرت که خودش پایدار است و در آن تبدیل نیست، باید ظرف دین پایدار (قرآن و وحی) قرار گیرد و از سوی دیگر، دین پایدار که خودش قیّم است، باعث پایداری فطرت خواهد شد. (الهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۹)

پروردگار در آیه‌ی چهارم از سوره‌ی مبارکه‌ی تین، از خلقت احسن انسان یاد می‌کند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، که این ویژگی به سبب وجود فطرت ربّانی، در انسان است؛ (صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵: ۳۰/۳۵۹) زیرا دیگر حیوانات نیز مانند انسان دارای جسم هستند؛ قوام بودن انسان، به وجود فطرت است و احسن الخالقین بودن خداوند، در این آیه نیز به همین آفرینش ثانویه انسان (فطرت)، مربوط می‌شود.

در سوره‌ی مبارکه‌ی شمس نیز خداوند بعد از قسم به اموری مهم، به طرّاحی نفس انسان اشاره نموده که می‌تواند فجور و تقوا را تشخیص دهد: «فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس/۸) و در ادامه، فلاح نفس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا» و دس و دهن نفس «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» را مبتنی بر نکته‌ای می‌کند که آیه‌ی «فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» بر آن دلالت

دارد، و آن این است که، رشد و کمال نفس انسانی در این است که بر حسب فطرت، تشخیص‌دهنده فجور از تقوی باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰/۲۹۸) و «دسّ نفس»، آن زمانی اتفاق می‌افتد که آینه‌ی الهی نفس خود، یعنی فطرت را دفن کند.

شهید مطهری، این فطرت خاصّ بشری را به دو نوع، یکی «فطرت ادراکی» و دیگری «فطرت احساسی» (احساس به همان معنایی است که جمع می‌بندیم و احساسات نیز می‌گوییم) تقسیم‌بندی می‌کند.

«فطرت ادراکی» بدین معناست که دین یا خصوص توحید، از نظر ادراکی و از نظر فکری، برای بشر، فطری است؛ یعنی عقل انسان، بالفطره آن را می‌پذیرد و نیازی به تعلیم و تعلّم ندارد. هر چه از ادراک را که عنوان «فطری» را برای آن به کار ببریم، معنایش همین است که دلیل نمی‌خواهد، بدیهی اولی است، یا از قضایایی است که اگر دلیل هم بخواهد، دلیلش را همیشه همراه دارد و مربوط به عالم فکر، ادراک و عقل می‌شود. امّا «فطرت احساسی»، یعنی توجّه به خدا و دستورهای دینی؛ بدین معنا که حتّی احساسات، انسان را به سوی خدا و دین می‌کشاند. گاهی می‌گوییم: «انسان بالفطره خدا را می‌فهمد»، این فطرت ادراکی است و گاهی می‌گوییم: «انسان بالفطره، به سوی خدا گرایش، کشش و جذب می‌شود.» که این همان فطرت احساسی است. (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۲: ۱۳۰ و ۱۳۱)

استاد محمّدتقی جعفری، در توضیح معنای «فطرت» می‌نویسند: «فطرت عبارت است از جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید، بنابراین برای هر یک از نیروهای غریزی، مغزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو می‌باشد.» (جعفری، ۱۳۳۷: ۱/۱۴۱)

بنابراین با توجّه به آیات مطرح‌شده، باید گفت که منظور از «فطرت» در معنای خاصّ آن، به نوعی از آفرینش انسان اشاره دارد که بی‌سابقه و خاصّ انسانی است و تا حدّی توانمند است که اگر با شریعت الهی همراه گردد، قابلیت خلیفه‌ی الهی شدن را پیدا می‌کند.

۲. رابطه‌ی فطرت و عقل

علامه طباطبایی در طی مراتب اخلاقی و تربیتی، درباره‌ی کاربرد عقل، به مسأله‌ی فطرت اشاره کرده و معتقدند که عقلی می‌تواند چراغ راه بشر در رسیدن به کمال باشد که همراه با سلامت و تعادل فطرت باشد. درحقیقت، در قرآن مراد از تعقلی که آدمی را به سوی رستگاری رهنمون می‌سازد، ادراک توأم با سلامت فطرت است. خداوند متعال نیز بر همین اساس سخن گفته و عقل را به نیرویی تعریف کرده که انسان در دینش از آن بهره‌مند می‌گردد و به وسیله‌ی آن، راه حقایق و اعمال صالح را پیش می‌گیرد؛ پس اگر عقل انسان در چنین مسیری قرار نگیرد و قلمرو علمش به خیر و شرهای دنیوی محدود گردد، دیگر عقل نامیده نمی‌شود؛ همچنان که قرآن کریم از قول چنین انسان‌هایی حکایت می‌کند که در قیامت می‌گویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک/۱۰) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/۲۵۰)

۳. تفاوت فطرت با طبیعت، غریزه و نفس

طبیعت: ابن منظور آن را چنین معنا می‌کند: «طبیعت یعنی ویژگی و سرشتی که خداوند، انسان را بر اساس آن آفرینش داد.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸/۲۳۲)

شهید مطهری در تبیین معنای اصطلاحی طبیعت، معتقد است که موجودات در عین این که همه ماده هستند، خواصشان گوناگون است؛ مثلاً آب، هوا، آتش و ... همه جسم هستند اما خواصشان با هم متفاوت است که می‌فهمیم به ناچار نیرویی و قوه‌ای در این جسم نهفته است که منشأ اثر شده که در واقع، طبیعت آن است. در فلسفه‌ی قدیم، برای نشان دادن خاصیت اشیا و امتیاز آن‌ها از یکدیگر، از واژه‌ی «طبیعت» استفاده می‌کردند. (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۲: ۱۷)

بنابراین وقتی می‌گوییم طبیعت انسان، ظُلوم، جَهُول و کُفْران‌کننده است؛ یعنی بُعد مادی و جسمانی انسان، دارای این ویژگی است. قرآن کریم که بیش از پنجاه مورد، انسان را سرزنش و مذمت کرده، نظر به همین جنبه‌ی طبیعی و مادی وی داشته است، اما ستایش‌هایش، به لحاظ بُعد روحانی و فطری انسان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۷؛ همو، ۱۳۹۰: ۲۱-۲۳) پس «طبیعت» که همان ویژگی ذاتی اشیا مادی و قسمت مادی

جانداران است و باعث اختلاف ظاهری و جلوه‌های مختلف و متفاوت آن‌ها می‌شود، هیچ‌گونه شباهت خاصی با فطرت ندارد تا در پی تفاوت آن‌ها باشیم.

غریزه ۵: این واژه، از ماده‌ی «غرز» و به معنای داخل کردن است و از همین رو در معنای این ماده آمده است: «عَرَزَ الْإِبْرَةَ فِي الشَّيْءِ عَرَزًا وَعَرَزَهَا: أَدْخَلَهَا.» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵/۳۸۶) این واژه اختصاصاً در مورد حیوانات به کار برده می‌شود و درباره‌ی انسان هم از آن جهت که او این حقیقت را در نهاد خود و در جنبه‌ی نفسانی و حیوانی خود داراست، به کار می‌رود (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۸؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۴۴) و این جنبه‌ی حیوانی انسان، عبارت است از نوعی حالت تسخیری و غیر آگاهانه یا نیمه آگاهانه از ناحیه‌ی خلقت (مطهری، همان)، که بر خودمحموری و بقای نوع، استوار است و به بُعد مادی بدن انسان مربوط است. (هادوی‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۸۸)

علامه جوادی آملی، چهار ویژگی برای فطرت بیان کرده است که با مرور آن‌ها می‌توان به تفاوت میان غریزه و فطرت دست یافت:

۱. معرفت و آگاهی فطری، تحمیلی بر انسان نیست بلکه در نهاد او قرار داده شده است.

۲. تغییرپذیر نیست و با تحمیل و فشار نمی‌توان آن را برطرف کرد.

۳. فراگیر و همگانی است و هر انسانی آن را داراست.

۴. گرایش و بینش به کمال مطلق و خالق هستی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۶)

ایشان معتقدند، سه ویژگی اول، مشترك بین غریزه و فطرت است؛ زیرا غریزه نیز در سرشت انسان و حیوان قرار داده شده است، تغییرپذیر نیست و همگانی می‌باشد، اما ویژگی چهارم اختصاص به فطرت دارد و باعث تفاوت غریزه و فطرت شده است؛ چراکه فطرت، ملاک رشد و تعالی انسان‌هاست (همان، ۲۷) و در واقع، هر کمال و صفات نیکی را که انسان به دست می‌آورد، مبتنی بر فطرت انسانی است و از طریق شکوفا ساختن آن، به دست می‌آید؛ به عبارت دیگر، غریزه، در حدود مسائل مادی است ولی فطرت، مربوط به مسائل ماوراء حیوانی است. (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۸)

البته درباره‌ی ویژگی دَوم [تغییرناپذیر بودن]، برخی روان‌شناسان معتقدند که غرایز در انسان‌ها ضعیف بوده و مانند حیوانات، قوی نیستند و این امیال به سادگی در اثر فرهنگ، یادگیری و فرایندهای دفاعی، مغلوب یا سرکوب می‌شوند و حتی برخی از این غرایز، در اثر عدم استعمال، می‌توانند به طور کلی ناپدید شوند. (هارولد مزلو، بی تا: ۴۵۳)

تفاوت دیگر غریزه و فطرت این است که غریزه، خود، شکوفا می‌شود؛ طفل از لحظه‌ای که به دنیا می‌آید، غریزه‌ی گرسنگی، او را به گریه و امی دارد و زمانی که به سن بلوغ می‌رسد، غریزه‌ی جنسی‌اش، خودبه‌خود شکوفا می‌شود و او را به ارضای خود می‌خواند و او هم، راه ارضاء و اشباع آن را بدون آموختن می‌داند؛ این مطلب در حیوانات بسیار واضح‌تر است. اما فطرت، که منشأ کمالات معنوی است، چنین نیست، بلکه اولاً: باید آن را شکوفا ساخت و ثانیاً: پس از شناخت امور فطری و این که فلان مسأله برخاسته از فطرت انسان است، باید اعمال اختیار کرد؛ (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱-۳/۴۲۸) یعنی فطری بودن مسأله، انسان را مجبور نمی‌کند؛ مثلاً خداخواهی، فطری انسان است و ریشه در فطرت او دارد، اما انسان اجباراً خداپرست نیست، بلکه خداپرستی یا طرف مقابل آن را با اختیار خود انتخاب می‌کند.

نفس: واژه‌ی «نفس»، مشترک لفظی و دارای معانی متعددی است؛ از جمله معانی برشمرده شده برای این واژه، می‌توان به: خون، تن، کالبد و جسد انسان، ذات، حقیقت هر شیء، روح و روان و ذهن و فکر اشاره کرد. (ر.ک: راغب، ۱۴۱۲: ۸۱۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶/۲۳۴؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۴/۱۱۲)

صاحب **مجمع البیان**، «نفس» را به سه معنا دانسته و می‌نویسد: نفس به سه معناست: روح، خویشتن، و ذات. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۱۱۲)

در آیات و روایات نیز همانند آنچه در لغت آمده، نفس گاهی به معنای دل، (زخرف/۷۱؛ نجم/۲۳) گاهی به معنای روح و جان (فجر/۲۷ و ۲۸؛ زمر/۴۲)، گاهی به معنای جسم (مائده/۳۲؛ نساء/۲۹؛ زمر/۴۲)، گاهی حقیقت وجودی انسان، هویت انسان و به عبارت بهتر، همان ترکیب جسم و جان (مائده/۱۰۵) و گاهی نیز به معنای فکر و ذهن (مائده/۱۱۶؛ بقره/۲۸۴) به کار رفته است.

اما از میان معانی متعدد یادشده، معنایی که با بحث فطرت، در ارتباط می‌باشد، نفس به معنای «دل» و یا تمایلات و خواهش‌های درونی است که از آن به «هوای نفس» تعبیر شده است؛ چراکه مقصود از مقابله با نفس، مبارزه با همین هواها و گرایش‌های نفسانی و خواهش‌های آدمی است. بنابراین، مقصود از نفس در این بحث، دل و خواسته‌های آن است که گاهی در ادبیات دینی، «نفس اماره» خوانده شده است که نزدیک‌ترین مرتبه وجودی به جسم است.

بر این پایه، ویژگی‌های فطرت در مقایسه با ویژگی‌های نفس را می‌توان در موارد زیر بیان داشت:

۱. فطرت، هویت انسان (فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (روم/۳۰) و نقطه‌ی تمایز انسان از حیوان؛ اما نفس، ماهیت انسان و نقطه‌ی مشترک انسان و حیوان است.

۲. فطرت، روحانیه‌ی الحدوث و روحانیه‌ی البقاء؛ اما نفس، جسمانیه‌ی الحدوث و روحانیه‌ی البقاء است.

۳. فطرت، غیرقابل تبدیل و تغییر است؛ (لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (روم/۳۰) ولی نفس به حالت‌های دیگر تبدیل می‌شود که نفس اماره، لوامه، مطمئنه، راضیه و مرضیه از آن جمله‌اند.

۴. فطرت، برای شکوفایی نیازمند اختیار است؛ (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱-۳/۴۲۸) ولی نفس، بی‌نیاز از اختیار برای رشد است.

۵. فطرت، ثبات طلب و نظم طلب؛ ولی نفس تنوع طلب است.

۶. فطرت، در جایگاه متبوع (امام) و نفس در جایگاه تابع (مأموم) است. (الهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۵۱)

۴. جایگاه ایمان در تربیت فطری

نگاه معاندان اسلام و مستکبران به انسان، نگاه نفسانی است. آن‌ها چون به وجود سرشت و فطرت الهی در انسان، اعتقاد ندارند، لذا از قدرت و جایگاه آن غافلند، ولی دو قدرت مهم اسلام، یعنی قرآن و عترت، پشتوانه‌ای در جان انسان‌ها دارند که همان فطرت

الهی است که خداوند انسان‌ها را بر مبنای آن آفریده است؛ چنان‌که بر اساس آیه‌ی اول سوره‌ی بقره: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ اگر کسی فطرت سالم داشته باشد، به این حقیقت اعتراف می‌کند که من به موجودی در خارج از ذات خود، محتاج هستم، که سلسله‌ی همه‌ی حوائج، بدو منتهی می‌شود و از همین رو، ایمان به موجودی غایب از حسّ خودش دارد؛ موجودی که هستی خودش و هستی همه‌ی عالم، مستند به آن است. شخص سلیم الفطره بعد از آن‌که به چنین موجودی غیبی، ایمان آورد، به این نتیجه می‌رسد که این مبدأ که حتّیّ دقیقه‌ای از دقائق از حوائج موجودات خود، غافل نمی‌ماند و برای هر موجودی آن‌چنان سرپرستی دارد که گویی غیر از او، دیگر مخلوقی ندارد، چگونه ممکن است از هدایت بندگان غافل بماند و راه نجات از اعمال و اخلاق مُهْلِك را به آنان ننماید؟

همین سؤال و سؤالات دیگری که از آن نشأت می‌گیرد، باعث می‌شود انسان سر از مسأله‌ی توحید، نبوّت و معاد در آورد، و در نتیجه، خود را ملزم می‌داند که در برابر آن مبدأ یکتا، خضوع کند؛ چون خالق و ربّ او و ربّ همه‌ی عالم است، و نیز خود را ملزم می‌داند که در جستجوی هدایت او برآید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۳/۱)

امام خمینی علیه السلام نیز اصل ایمان به خداوند را امری فطری می‌داند و معاد، نبوت، انزال کتب و ... را نیز از فطریات انسان به شمار آورده و معتقدند که برخی، از لوازم فطرت و برخی نیز جزء احکام فطرت هستند؛ (موسوی خمینی، ۱۳۸۸: ۱۸۱ و ۱۸۲) شهید مطهری نیز قائل است که لفظ «دین» با سه واژه‌ی «فطرت اللّٰه»، «صبغة اللّٰه» و «اللّٰدین حنیفاً» آمده و منظور از دین، فطرت است و حقیقتی در سرشت انسان دارد. (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۶)

۴-۱. رابطه‌ی فطرت و توحید

نقطه‌ی کانونی پیام‌های فطرت، توحید است و جایگاه توحید با همه شئوناتش - که همه‌ی ادیان از آن حکایت می‌کنند - در فطرت قرار دارد. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «كَانَتْ شَرِيعَةُ نُوحٍ عليه السلام: أَنْ يَعْبُدَ اللَّهَ بِالْتَّوْحِيدِ وَ الْإِحْلَاصِ وَ خَلَعَ الْأَنْدَادِ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۸۲/۸) یعنی شریعت و دین نوح

چنین بود که باید خدا را از سر توحید و اخلاص پرستید و از پرستش ماندها و امثالی که برای او ساخته‌اند، دست شُست، و این همان سرشتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند.

علامه طباطبایی رحمته الله، در تفسیر آیات ابتدایی سوره‌ی مبارکه‌ی هود، تأکید می‌کند که اگر همه‌ی آیات قرآن را در یک کلمه جمع کنیم، «توحید» و اگر این کلمه را دوباره شرح و بسط دهیم، «قرآن» می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/۱۳۶ و ۱۳۷) پس از یک سو، فطرت با دین هماهنگ است (روم/۳۰) و از سوی دیگر، قرآن با فطرت هماهنگ است و قرآن نیز زبان دین و توحید است؛ بنابراین قرآن با فطرت، هماهنگ و تربیت قرآنی و فطری همان تربیت توحیدیِ هماهنگ در همه‌ی ادیان هست.

اندیشه‌ی تربیتی امام خمینی ره نیز، همان‌طور که گفته شد، بر محور فطرت است و باید دانست تربیت فطری، بنیاد مؤلفه‌های تربیتی را دگرگون می‌سازد؛ زیرا اساسی‌ترین مبنا در نظام تعلیم و تربیت فطرت‌محور، توحید است. بنابراین گرایش، منش و کنش انسان فطرت‌محور، باید به گونه‌ای باشد که از هرگونه شرک بر کنار باشد. (موسوی خمینی، ۱۳۸۸: ۱۸۱ و ۱۸۲)

۴-۲. نقش ایمان در شکوفایی تربیت فطری

قرآن و عترت، به عنوان دو ثقل گرانبها، در برپایی و قوام دین، مطرح‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۲/۴۱۵) و بنابر آیه‌ی «فَاقِم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ پشتوانه‌ای مهم در جان انسان دارند که همان فطرت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر پایه‌ی آن آفریده است که تا روز قیامت پابرجا خواهد بود؛ بدین سان مؤمنان از سه منبع مهم تربیتی، بهره‌مندند: دین، عقل و فطرت، که برای ثمردهی باید با هم ارتباط برقرار کنند. این برقراری پیوند، به وسیله‌ی ایمان انجام می‌گیرد؛ حتی روان‌شناسان نیز معتقدند که دین به مفهوم متعارف آن (شامل همه‌ی ادیان الهی)، در سطوح والاتر رشد شخصی می‌تواند با عقلانیت، علم و شعور اجتماعی کاملاً سازگار باشد و علاوه بر این می‌تواند به طور کاملاً آسان، جنبه‌های حیوانی، مادی و خودخواهی سالم را با جنبه‌های متعالی از طبیعت روحانی و ارزشی پیوند دهد. (مزلو، بی‌تا: ۴۴۶)

۱. «وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللَّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲/۲۷)

بعد از تبیین ایمان - به عنوان مهم‌ترین عامل شکوفایی و حاکمیت فطرت در وجود انسان - اولین مرتبه‌ی تربیت فطری که «خویشتن» است بررسی می‌شود. انسان متدینی که خود را در سایه‌ی دین اسلام و یا هر دین آسمان دیگری قرار داده باشد، باید مراقب و پاسدار ایمان در وجود خود باشد و همواره آن را محک بزند. البته برای ارزیابی ایمانی که رشد فطری را رقم می‌زند و تربیت الهی را در انسان متجلی می‌کند، شاخصه‌هایی از طرف معصومان علیهم‌السلام بیان شده که نه تنها برای مسلمان، بلکه از در همه ادیان مطرح است؛ زیرا اصل همه‌ی ادیان، اسلام است. (ر.ک: آل عمران/۱۹)

۴-۳. ملاک‌های ایمان هماهنگ با فطرت

ملاک‌های مطرح شده، بر پایه‌ی روایات اهل بیت علیهم‌السلام انتخاب شده و سعی بر آن بوده تا از روش تقابل، کمک گرفته شود؛ بر این مبنا که، «آن‌ها که دین ندارند» (لا دین) از چه مشخصه‌هایی بی‌بهره‌اند:

۴-۳-۱. عقل

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»؛ (حرانی، ۱۴۰۴: ۳۵) «هر کس خرد ندارد، دین ندارد.»

در روایت مهم دیگری از حضرت علی علیه‌السلام آمده است: «هر که در او خصلتی از خصال نیک بر من ثابت شود، او را بر آن پذیرا می‌شوم و از نبودن چیزهای دیگر چشم می‌پوشم، لیکن از نبودن خرد و دین چشم نمی‌پوشم؛ زیرا جدایی از دین، جدایی از امتیّت خاطر است، و زندگی با ناامنی و نگرانی گوارا نخواهد بود. فقدان خرد نیز به منزله‌ی فقدان حیات است، و بی‌خرد را جز با مردگان نتوان قیاس کرد.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱)

۴-۳-۲. نماز

«مَنْ لَا صَلَاةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»؛ (نوری، ۱۴۰۷: ۷/۷) «کسی که صلاتی برای او نیست،

دینی برای او نیست.»

۱. البته باید توجه داشت که تربیت فطری شامل مراتب خویشتن، خانواده و جامعه است که در مجال این مقاله، فقط به

مرحله خویشتن اشاره میشود.

انسانی که اهل ارتباط با خدا نباشد و رابطه‌ی عبودیت و ربوبیت را در خود تحکیم نکرده باشد، در واقع دین ندارد و زنده نیست. در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که نماز و ارتباط با خدا به اندازه‌ای مهم است که ترک نماز به معنای از میان رفتن فاصله‌ی میان کفر و ایمان شمرده شده است. (ر.ک: شیخ صدوق، ۱۴۰۶: ۲۳۰)

۴-۳-۳. یقین

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا يَقِينُ لَهُ»؛ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۸۳) «ایمانی نیست برای کسی که یقینی برای او نیست.»

رسیدن به یقین در باورها و اعتقادات، از ضروریات دینداری است. فردی که در خیالات و ظنّ و گمان به سر می‌برد و هیچ یقینی در باورهایش وجود ندارد، در واقع دین ندارد؛ از همین رو باید به دنبال رسیدن به یقین بود.

۴-۳-۴. عهد و پیمان

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۱/۷۲) «هیچ دینی برای کسی که عهدی برای او نیست، نمی‌باشد.»

کسی که بر سر عهد و پیمان‌های خود نمی‌ایستد، دینداری و فطرت‌مداری او مورد تردید است.

۴-۳-۵. ورع

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ»؛ (شیخ صدوق، ۱۳۹۵: ۳۷۰/۲) «دینی نیست برای کسی که ورع ندارد.»

«ورع» در اصل، به معنای بازداشتن و اجتناب از محارم است. (طریحی، ۱۳۷۵: ۴۰۱/۴) کسی که در برابر گناه، ظلم، تجاوز و... قدرت نه گفتن را نداشته باشد، در واقع ورع و دین ندارد.

۴-۳-۶. حیاء

«لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ»؛ (اربلی، ۱۳۸۱: ۱/۵۶۸) «هیچ حیایی نیست برای کسی که دین ندارد.»

اگر کسی دچار کار خلافی شود و به جای ندامت و پشیمانی، به آن افتخار کند، حیا ندارد و انسانی که به این مرحله برسد، ایمان و دین ندارد.

۴-۳-۷. مرّوت (جوانمردی)

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ»؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱) «هیچ دینی نیست برای کسی که مرّوت و جوانمردی برای او نیست.»

کسی که در روابط فردی، خانوادگی و اجتماعی جانب مرّوت و جوانمردی را رعایت نکند، از ایمان و فطرت بالفعل برخوردار نیست.

۴-۳-۸. عدم فریبکاری

«لَا دِينَ لِخِدَاعٍ»؛ (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۸۰) «هیچ دینی برای فریبکار نیست.»

فریبکاری و نیرنگ، از مواردی است که انجام آن، انسان را از مسیر ایمان و فطرت خارج می‌کند و در مقابل، صدق، از سرشاخه‌های ایمان است. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرموده‌اند: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ مِنَ الْبِرِّ وَإِنَّهُ فِي الْجَنَّةِ» (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۴۵۸/۸)

۴-۳-۹. صبر

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ»؛ (شعیری، بی‌تا: ۱۱۶) «هیچ دینی نیست برای کسی که صبوری برای او نیست.»

صبر، یکی از مهم‌ترین لوازم ایمان است و یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌صبوری، عدم ایمان است.

۴-۴. جمع‌بندی شاخص‌ها

شاخصه‌های مطرح‌شده، از مهم‌ترین مواردی است که فرد با ایمان، برای حاکمیت فطرت باید به آن‌ها ملتزم شود. البته می‌توان یک ارتباط منطقی، بین موارد مذکور، ایجاد نمود؛ بدین صورت که اصل حیات انسان به دین است، تا فطرت را بارور و حاکم کند. نخست به واسطه‌ی عقل - که از قوای فطری به شمار می‌آید - خداوند عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱/۱) دوّمین مؤلفه، که مصداق بارز عبادت

خداوند به شمار می‌رود، نماز است که با عقل به دست می‌آید. در مرحله‌ی سوّم، اگر انسان، عقل و نماز را برپا داشت، باور یقینی پیدا می‌کند و به یقین می‌رسد ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (کلینی، همان، ۲۷۹) دستاورد عبادت و نماز، یقین است؛ کسی که یقین داشته باشد، بر عهد خود پا برجاست و از همین رو صاحب ورع می‌شود، تقوا پیشه می‌کند، عملی را که یقین دارد به ضرر دنیا و آخرتش است، انجام نمی‌دهد و قدرت نه گفتن به گناه پیدا می‌کند. کسی که اهل ورع باشد، حیا دارد و اگر اشتباه کند، دچار شرمندگی می‌شود؛ در روابط خود، اهل جوانمردی و بقیّه اوصاف حسنه است و دروغ نمی‌گوید و صدق دارد؛ کسی که در مسیر صدق و عدم فریبکاری حرکت کند و مقدمات پیش گفته را نیز در خود داشته باشد، صابر می‌شود؛ و این گونه است که انسان فطرت‌گرا، زمانی که خود را تحت تربیت توحیدی و ایمانی قرار دهد، به شکوفایی رسیده و به حیات طیّبه دست می‌یابد: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل/۹۷)؛ «هر کس از مرد یا زن، [کار] شایسته‌ای انجام دهد، درحالی که او مؤمن است، پس قطعاً او را به زندگانی پاکیزه‌ای زنده می‌داریم.»

۵. موانع تربیت فطری و راه‌های زدودن آن

پرسش مهمّی که در این مرحله باید پاسخ گفته شود، این است که با وجود این که فطرت در نهاد همه‌ی انسان‌ها قرار داده شده، چرا بسیاری از آن‌ها راه حق را فراموش کرده و به بیراهه رفته‌اند؟

علامه طباطبایی، به این پرسش این گونه، پاسخ می‌گوید که هدایت فطری، لازمه‌ی خلقت بشر است و در همه‌ی افراد در آغاز خلقتشان به طور مساوی و یکسان موجود است ولی ممکن است در برخی افراد بنابر عواملی، ضعیف یا در نهایت بی‌اثر گردد و آن عوامل، اموری است که انسان را از آن‌چه عقل و فطرتش او را به آن فرا می‌خواند غافل می‌کند. یا اگر چنین موانعی در کار نیست و انسان دعوت عقل و فطرتش را به خوبی می‌فهمد، ملکات زشتی - مانند عناد و لجاجت و نظایر آن، که در اثر تکرار گناه در دلش رسوخ کرده - مانع از اجابت دعوت فطرت می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵/۳۱۱)

علاوه بر این، علامه معتقد است که خلقت بشر، نوعی ایجاد است همراه با علوم و ادراکات فطری و معارف الهی و معنا ندارد که خلقت موجودات، دچار تغییر و دگرگونی

شود. پس انسان هرگز نمی‌تواند علوم فطری خود را باطل ساخته و راهی غیر از فطرت در پیش گیرد. انحرافی که انسان‌ها از راه فطرت دارند، باطل کردن حکم فطری نیست، بلکه به‌کارگیری همان احکام در مواردی غیر از موارد صحیح است؛ مانند شخص تیراندازی که از تیر و کمان استفاده می‌کند ولی به هدف نمی‌زند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۱۲/۵ و ۳۱۳)؛ در ادامه با توجه به آیات و روایات، به دو مانع مهم در تربیت فطری که مانع حاکمیت فطرت در جان انسان می‌شود، اشاره خواهیم کرد:

۵-۱. غفلت

نخستین عامل خواب فطرت و راه نفوذ شیطان در وجود انسان، غافل ساختن او از خداست. علامه طباطبایی وجود فطرت که معرفت ربوبی و حسن و قبح اعمال، در آن به امانت گذاشته شده است را می‌پذیرد و معتقد است که هدایت، از خدا آغاز می‌شود اما ضلالت، از انسان و با انحراف از راه فطرت شروع می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۲۴/۱۴) غفلت، اجازه‌ی ورود دشمن در کشور وجود انسان را می‌دهد؛ چنان‌که در روایتی آمده است: «الْغَفْلَةُ ضَلَالُ النَّفْسِ وَ عِنَاؤُ النَّحُوسِ.» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۵)

یکی از مهم‌ترین عوامل غفلت، شیطان است. شیطان، انسان را به سمت خود می‌کشاند و در این هنگام، تیر خلاص را به او می‌زند و مرحله‌ی اضلال در او رخ می‌دهد و انسان را از راه خدا (دین الله) منحرف می‌سازد و هدف زندگی‌اش را عوض می‌کند: ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ بَصُلُهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (حج/۴)؛ «بر او مقرر شده که هر کس سرپرستی او را بپذیرد (و از وی پیروی کند)، پس مسلماً او گمراهش می‌سازد؛ و به سوی عذاب شعله‌ی فروزان (آتش) راهنمایی‌اش می‌کند.»

اما راه مقابله با غفلت، ذکر و یاد خداست؛ اگر متذکر شویم، مراحل بعدی فریب شیطان رخ نمی‌دهد؛ در آیات قرآن، مکرراً به این مورد توصیه شده است: (ر.ک: الهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۶۵) ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَا سَهُمُ طَائِفُ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف/۲۰۱)؛ «به راستی کسانی که خودنگهداری (و پارسایی) می‌کنند، هنگامی که وسوسه‌ای از شیطان با آنان تماس یابد، به یاد (خدا) می‌افتند؛ و ناگهان آنان بینش یابند.» همچنین در قرآن کریم، غفلت در برابر ذکر و مانع آن بیان شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ

الْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿﴾ (اعراف/ ۲۰۵) «و پروردگارت را در (درون) خودت، فروتانه و ترسان و بدون صدای بلند، در بامدادان و عصرگاهان [و شب هنگام]، یاد کن؛ و از غافلان مباش!»

۵-۲. دنیاگرایی

اگر غفلت و پندارگرایی باطل، بر انسان حاکم شود، آرزوهای دراز و دنیاگرایی، آرمان او خواهد شد که از موانع بیداری فطرت، به شمار می‌آید. انسان دنیاگرا، دنیا را هدف و مقصود خود قرار داده و در چنین شرایطی است که انسان برای رسیدن به دنیا، احکام الهی را زیر پا می‌گذارد و مرتکب حرام شود، درحالی که خداوند، دنیا را بازی معرفی می‌کند: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾ (انعام/ ۳۲) و در آیه‌ای دیگر، عِلَّتْ به بازی گرفتن امور دینی را، فریب خوردن از زندگی دنیا می‌داند: ﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَزْوَهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛ (انعام/ ۷۰) «و رها کن کسانی را که دینشان را به بازی و سرگرمی گرفتند! و زندگی پست (دنیا) آنان را فریب داده است.»

اما راه نجات از دنیاگرایی، یاد مرگ و انفاق است. اگر انسان بداند که از این دنیا خواهد رفت، به آن دل نمی‌بندد و با انفاق، عشق خود را به بهبود شرایط بقیه‌ی انسان‌ها اثبات می‌کند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَزْوَهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾؛ (اعراف/ ۵۱) «کسانی که دینشان را به سرگرمی و بازی گرفتند، و زندگی پست (دنیا) آنان را فریب داد، پس همان‌گونه که ملاقات این روزشان را فراموش کردند و نشانه‌های ما را همواره انکار می‌نمودند، (ما هم) امروز آنان را به فراموشی می‌سپاریم.» به عبارت دیگر، دنیا مانند هتلی است که هر قدر امکانات داشته باشد، انسان به آن دل نمی‌بندد؛ زیرا می‌داند از آن خواهد رفت. دنیا، هتل پرستاره‌ی خداست و انسان‌ها مسافر آند و از آن خواهند رفت؛ پس باید در انجام هر کاری، به توشه‌ی آخرت آن بیندیشند.

بنابراین با توجه به مطالب قبل، باید گفت برای این که نخستین مرتبه از انسانیت انسان، [یعنی بیدار ماندن فطرت و آلوده نشدن آن (تقوای فطری)]، رخ دهد، لازم است تا مانع‌زدایی از آفات و موانع بیداری فطرت انجام گیرد که غفلت و دنیاگرایی از مهم‌ترین آن‌هاست. (اللهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۷۷) اگر این دو مانع مهم را از روی فطرت برداریم، انسانیت

انسان محفوظ مانده و می‌تواند در سایه‌ی ایمان رشد کند و فطرت بر نفس حاکم گردد اما اگر انسان، این موانع فطری را نزداید، به محجوبیت و خواب فطرت دچار می‌شود. ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ (اعراف/۲۳) «[آدم و حوا] گفتند:» [ای] پروردگار ما! به خودمان ستم کردیم؛ و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، حتماً از زیانکاران خواهیم بود.» هرچند خسران، دستاورد ظلم به نفس و نرسیدن به اهداف الهی انسانی و فطری است و مانع بزرگی برای شکوفایی فطرت است، اما بر طبق آیه‌ی قبل (اعراف/۲۳) راهکار مقابله با آن نیز، توبه و انابه به درگاه خداوند است. (الهی‌زاده، ۱۳۹۵: ۷۷) پس همان‌طور که علامه فرموده بودند، انسان هرگز نمی‌تواند قوای فطری خود را به طور کامل باطل ساخته و از بین ببرد و هر زمانی که تصمیم بر جبران و توبه داشته باشد، با انابه و تکیه بر دین، ایمان و عمل به احکام شریعت، می‌تواند فطرت خود را بیدار نماید.

نتیجه

بنابر پژوهش انجام گرفته، مهم‌ترین و اصولی‌ترین منشور تربیت، که نه تنها در اسلام، بلکه در همه‌ی ادیان آسمانی و انسانی باید محور عمل قرار گیرد، تربیت بر مبنای فطرت و شکوفایی مؤلفه‌های انسانی است که باروری این مؤلفه‌ها در گرو بهره‌گیری از دین الهی است.

بنابر آیات و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام، مؤلفه‌های دین‌داری همان است که فطرت و سرشت خاص انسانی از انسان مطالبه می‌کند، البته کمال‌گرایانه و در راستای رسیدن به مقام خلیفه الهی؛ و مهم‌ترین موانع شکوفایی فطرت، غفلت و دنیاگرایی است؛ دو عاملی که نه تنها آفت زندگی دین‌مداران است، بلکه جوامع دین‌گریز را نیز تهدید می‌کند.

بنابراین پرداختن به مؤلفه‌های تربیت فطرت‌محور، در کنار مدیریت و مبارزه با موانع این تربیت، می‌تواند بهترین نظام تربیتی الهی و انسانی را برای بشریت رقم بزند.

منابع

* قرآن کریم: ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و همکاران

* نهج البلاغه

* کتاب مقدس

۱. آوی، آلبرت، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: انتشارات زوآر، چاپ اول، ۱۳۹۳ش.
۲. ابن اثیر، النهایة، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۴. اربلی، علی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، چاپ اول، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۵. الهی زاده، محمدحسین، تربیت فطری، مشهد: تدبیر در قرآن و سیره، ۱۳۹۵ش.
۶. باریور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ش.
۷. برقی، احمد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.
۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۹. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: حیدری، ۱۳۳۷ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، قم: اسراء، چاپ دهم، ۱۳۹۰ش.
۱۱. _____، ولایت فقیه، قم: اسراء، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹ش.
۱۲. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴/۱۳۶۳ق.
۱۳. خاصه خوان، بابک، پژوهشنامه ادیان، سال هشتم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۳ش.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۵. سجّادی، ابراهیم، *اصول و خاستگاه مشترک ادیان*، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۳۲، ویژه‌نامه قرآن و ادیان و فرهنگ‌ها، ۱۳۸۱ ش.
۱۶. شعیری، محمد، *جامع الأخبار*، نجف: مطبعة حیدریه، چاپ اول، بی تا.
۱۷. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران: اسلامیه، چاپ دوّم، ۱۳۹۵ ق.
۱۸. _____، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم: دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوّم، ۱۴۰۶ ق.
۱۹. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوّم، ۱۳۶۵ ش.
۲۰. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوّم، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. طبری، محمد، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۲۳. طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوّم، ۱۳۷۵ ش.
۲۴. عسگری، حسن، *الفروق فی اللغة*، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، بی تا.
۲۵. فراهیدی، خلیل، *کتاب العین*، قم: هجرت، چاپ دوّم، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. کلینی، محمد، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوّم، ۱۴۰۳ ق.

۲۸. مزلو، ابراهام، *افق‌های والاتر فطرت انسان*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، بی‌تا.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی، *معارف قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ پنجم، ۱۳۹۲ش.
۳۰. مطهری، مرتضی، *فطرت*، ایران: چاپخانه انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده عمران، ۱۳۶۲ش.
۳۱. موسوی خمینی، روح الله، *شرح چهل حدیث*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۸ش.
۳۲. _____، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۱ق.
۳۳. نوری طبرسی، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۴. واعظزاده خراسانی، محمد، *تأثیر قرآن در جنبش فکری و نهضت علمی تمدن و تکامل بشر*، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ش.
۳۵. هادوی‌نیا، علی‌اصغر، *انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲ش.